

عوامل انحطاط اخلاقی در نظام اخلاقی قرآن و اناجیل اربعه

دل آرا نعمتی پیرعلی*

چکیده

انحطاط اخلاقی یعنی بازماندن از سیر در طریق کمال و یا خروج از آن بواسطه کسب رذایل اخلاقی. کمال و سعادت حقیقی مفاهیمی هستند که تعریف و تعیین مصادیق آنها وابسته به نوع جهان بینی یک نظام اخلاقی است. نظام‌های اخلاقی قرآن و اناجیل اربعه بواسطه بهره مندی از منشایی مشترک، کمال و سعادت حقیقی را «تقرب به خدا» و لازمه آن را ایمان و التزام بر اعمال مؤمنانه معرفی می‌کنند. بر این اساس، انسان بواسطه بهره مندی از نعمت اختیار، هدف داری و تلاشگری، قادر است تا سعادت حقیقی یعنی فلاح و فوز ابدی را از آن خویش سازد. اما بواسطه عواملی که موجب تضعیف یا سلب ایمان او می‌گردند، ممکن است از مسیر کمال بازماند. این عوامل که به طور مشترک در قرآن و اناجیل بر آنها تأکید شده است، عبارتند از: هوای نفس، دنیا و شیطان. دنیا، موضوع هوای نفس و شیطان، مؤید و آرایشگر هواهای نفسانی است. کلیدواژه‌ها: انحطاط اخلاقی، هوای نفس، دنیا، شیطان، قرآن، اناجیل اربعه.

مقدمه

توجه به چرایی حیات و اهتمام بر چگونگی آن، از مهم‌ترین آموزه‌های ادیان آسمانی است؛ از این رو می‌توان گفت دعوت به پیروی از رسالات و رساندن انسان به حیات معنوی که عبارت است از التزام بر اصول اعتقادی و اخلاقی و دستیابی به ویژگی‌های آسمانی، هدف والای ادیان آسمانی است.

متون مقدس اسلام و مسیحیت در تدارک زندگی معنوی و حیات طیبه به ابعاد وجودی انسان توجه کرد و در پرورش بُعد الهی او کوشیده‌اند. در مسیحیت، ره سپردن در راه صلیب،^۱ به معنای نفس‌گشی مستمر در پرتو عشق به مسیح، تنها راه دستیابی به حیات حقیقی است. حضرت عیسی علیه السلام بارها تأکید کرده است که پیرو واقعی او، کسی است که صلیب خود را بردارد و به دنبال او برود.^۲ این تعبیر، به معنای «انکار خویشتن» و اعلام آمادگی برای شهادت در راه خداست،^۳ آن‌چنان‌که در اسلام نیز، معرفت صادقانه به فقر محض نفس و پیروی خالصانه از دستورات خداوند در پرتو عشقی عمیق و اعتمادی تام به خداوند، همراه با تزکیه مستمر نفس، راه رسیدن به کمال و حیات طیبه معرفی می‌شود. رسیدن به این هدف، مستلزم ارائه تعالیمی در حوزه اصول اعتقادی، احکام و اخلاق است که خود، به شناختی جامع و واقع‌بینانه از هستی انسان و ابعاد وجودی او و نیز، تمایلات و گرایشات وی وابسته است. بررسی ابعاد و عمق تعالیم این متون در خصوص انسان و کنکاش در نظام اخلاقی و سفارش‌های عملی آنها، از مسائل مهم در شناخت ادیان است. بررسی و دریافت نگاه مشترک یا متفاوت ادیان آسمانی در خصوص موانع موجود در مسیر کمال انسان، مبین درجه شناخت آنها از انسان و عوامل تأثیرگذار در تعالی یا انحطاط اوست.

مفاهیم و کلیات اخلاق

منظور از مفاهیم و کلیات اخلاق، ارائه تعریف لغوی و اصطلاحی آن و نیز، تبیین اصول موضوعه در اخلاق و مفاهیم کلیدی موجود در آن است.

تعریف لغوی اخلاق

اخلاق، جمع «خُلُق» در لغت به معنای «سجیه و سرشت» است.^۴ همان‌گونه که جمع «خُلُق» به ضم یا سکون آن، به معنای دین، طبیعت، سرشت و سجیه است.^۵

همچنین «خَلَقَ» که به معنای ابداع و تقدیر است، به معنای دین^۶ و نیز خوی و طبع هم به کار رفته است.^۷ از آنجا که انسان صورت و باطن دارد و باطن او، همان نفس است که ویژگی‌های خاص خود را دارد «خُلِقَ» به ضم یا سکون لام، برای نفس انسان به منزله «خَلَقَ» برای صورت ظاهری و اوصاف و ویژگی‌های آن است؛^۸ از این رو می‌توان گفت در کاربردهای لغوی، اخلاق جمع «خُلُق» یا «خُلُق» به معنای خوی، طبع، سنجیه و وصف‌های باطنی انسان است.

تعریف اصطلاحی اخلاق

راغب اصفهانی می‌گوید: «خَلَقَ» و «خُلِقَ» به معنای مخلوق است، با این تفاوت که در «خَلَقَ»، صورت ظاهر و شکل و هیئتی که با چشم دیده می‌شود منظور است؛ ولی «خُلِقَ» سجایای اخلاقی و ویژگی‌های درونی که با بصیرت درک می‌شود، است و اخلاق، هر فضیلتی است که انسان آن را با خُلُق و طبع خود به دست آورد.^۹ علمای علم اخلاق «خُلُق» را این‌گونه تعریف کرده‌اند: خُلُق، ملکه‌ای در نفس است که مقتضی صدور فعل از او بدون احتیاج به فکر و تأمل است.^{۱۰}

بنابراین خُلُق، کیفیتی باطنی است که با چشم سر و حواس ظاهری دریافتنی نیست و حالتی است که باعث می‌شود افعال مناسب با آن، بدون نیاز به تأمل و تفکر از فرد صادر شود؛^{۱۱} از این رو، می‌توان گفت فایده اخلاق که موضوع آن نفس ناطقه انسان است، پاک ساختن نفس از صفات رذیله و آراستن آن به ملکات جمیله است که از آن به «تهذیب اخلاق» تعبیر می‌شود و نتیجه آن، سلامت نفس از همه اخلاق نکوهیده و آراستگی آن به تمام وصف‌های نیکو و دستیابی به خیر و سعادت ابدی است.^{۱۲}

اصول موضوعه اخلاق

منظور از اصول موضوعه، پیش فرض‌های اخلاق است که در ارائه مباحث اخلاق باید بدان توجه شود. یکی از این پیش فرض‌ها، اختیار انسان است.

مختار بودن انسان از محکّمات معارف اسلام است و آیات متعددی از قرآن کریم بر اختیار انسان شهادت می‌دهد؛ آنجا که می‌فرماید: «هرکس در گرو دستاورد خویش است». (طور: ۲۱)

منظور این است که خود انسان، رهنی است محفوظ و حبس شده نزد خدای سبحان تا در برابر عملی که از نیک و بد کرده، جزای آن را که یا ثواب است یا عقاب دریافت کند؛^{۱۳} آن چنان که این مطلب در آیاتی دیگر به روشنی بیان شده است.^{۱۴}

اصل موضوعه دیگر، این است که انسان به دلیل مختار بودن و بهره‌مندی از اراده، مطلوب نهایی دارد؛ یعنی انسان کارهای خود را با قصد و اراده انجام می‌دهد و در انجام دادن آنها مختار است؛ پس این کارها را برای دستیابی به مقصودی خاص انجام می‌دهد؛^{۱۵} از این رو، می‌توان گفت مطلوب نهایی انسان برحسب نوع جهان‌بینی او متغیر است. در جهان‌بینی اسلامی و با استناد به قرآن کریم، مطلوب نهایی انسان، سعادت است که در تمام دوره حیات او - اعم از دنیا و آخرت - محقق می‌شود و با توجه به اینکه حیات دنیایی انسان، جایگاهی ناچیز و بسیار کوتاه‌مدت دارد، می‌توان گفت مطلوب نهایی انسان از دیدگاه قرآن کریم، رستگاری ابدی است.^{۱۶} آن چنان که می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ... وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...» (هود: ۱۰۵-۱۰۶)؛ روزی فرا رسد که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید؛ پس بعضی از مردم، تیره‌بخت و برخی نیک‌بخت‌اند؛ اما کسانی که نیک‌بخت شدند، جاودانه در بهشت خواهند بود... .

این آیه مانند آیه‌ای دیگر است که سعادت را وارد شدن به بهشت و سعادت‌مندان را اهل بهشت می‌داند و شقاوت را داخل شدن در جهنم معرفی می‌کند: «وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَارِئِبٍ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ...» (شوری: ۷)؛ و از روز جمع بترسانی که شکی در آن نیست که گروهی در بهشت‌اند و گروهی در جهنم... . از آنجاکه این آیات در سیاق دعوت به ایمان و عمل صالح و تحریک به اختیار اطاعت قرار دارند، بر این مطلب دلالت می‌کنند که ایمان و عمل صالح در دستیابی به سعادت مؤثرند.^{۱۷} بنابراین مطلوب نهایی انسان، همان سعادت جاودان است که به اکتساب و عمل به دست می‌آید و این مطلب در آیاتی متعدد از قرآن کریم، تأکید شده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال: ۸۷)؛ پس هرکس به اندازه ذره‌ای نیکی کند، آن را ببیند و هرکه به اندازه ذره‌ای بدی کند، آن را ببیند.^{۱۸} بر این اساس، اصل سوم از اصول موضوعه اخلاق نیز مشخص می‌شود و آن، نقش تلاش انسان در جهت رسیدن به مطلوب نهایی است. اعتقاد به این اصل و آگاهی از تأثیر اعمال و رفتار انسان در رسیدن به مقصود نهایی، برای ترغیب وی به تلاش در مسیر اهداف عالی اخلاقی، ضروری است، از این رو، قرآن کریم در آیات فراوان بر این اصل تأکید کرده است.^{۱۹}

گرایش‌های بنیادین انسان

یکی از تمایلات ذاتی انسان، حبّ نفس است که حبّ بقا و حبّ کمال را در پی دارد. بدون تردید این گرایش‌ها در پرتو نوع جهان‌بینی و نگرش انسان به جهان، متفاوت و متغیر است. اگر انسان، حقیقت حیات و ماهیت نفس انسانی را در دنیا و بدن مادی منحصر بداند، گرایش حبّ بقا به شکل آرزوهای دراز‌دنیایی و میل شدید به بهره‌مندی از عمر طولانی در دنیا ظهور می‌کند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ... يَوْمَذُ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...» (بقره: ۹۶)؛ و مسلماً آنها را حریص‌ترین مردم به زندگی [دنیا] خواهی یافت... هر یک از آنها خوش دارد که کاش هزار سال عمر داده شود... .

در صورتی‌که انسان به شناختی صحیح و عمیق از حقیقت حیات و نفس آدمی دست یابد، توجهش به آخرت معطوف می‌گردد و حبّ بقا همراه با گرایش به کمال و سعادت، وی را به انجام عبادات و مجاهدت‌ها وامی‌دارد.^{۲۰} در پرتو این نوع نگرش، گرایش حبّ کمال نیز به صورت حقیقت‌جویی و حقیقت‌طلبی، فضیلت‌دوستی و گرایش به خوبی‌ها و فضیلت‌ها و نیز مطلق‌جویی متجلی می‌گردد.

بنابراین اگر کسی به شناخت صحیح از مفهوم کمال دست نیابد به مظاهر دنیایی آن (مانند ریاست‌طلبی، قدرت‌طلبی، شهرت‌طلبی و ثروت‌طلبی) گرایش پیدا می‌کند. آن‌چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «... مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...» (آل‌عمران: ۱۵۲)؛ برخی از شما دنیا را می‌خواهد و گروهی آخرت را.

این آیه شریفه، مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرده است: گروهی که دنیا را می‌خواهند و در فرمانبری از رسول خدا ثابت‌قدم نبوده و به جمع‌غنایم - در جنگ احد - پرداختند و گروهی که در فرمانبری ثابت‌قدم بودند و از غنایم چشم پوشیدند؛ زیرا آخرت‌طلب بودند؛^{۲۱} پس می‌توان گفت نوع جهان‌بینی انسان، تمایلات و گرایش‌های بنیادین او را تحت تأثیر قرار داده و بر نوع عملکرد او، تأثیری عمیق می‌گذارد.

فضایل و رذایل اخلاقی

افعال و ملکات، موضوعات ارزش‌گذاری در علم اخلاق‌اند. افعالی که پدیدآورنده فضیلت‌اند، ارزش مثبت اخلاقی دارند و افعالی که پدیدآورنده رذیلت‌اند، ارزش منفی اخلاقی.^{۲۲} تکرار هر یک از این اعمال باعث پدید آمدن صفات پایدار در نفس انسان

(ملکات) می‌شود و ملکات خود، منشأ افعال نیک و بد می‌گردند. ملکاتی که منشأ افعال نیک‌اند، فضیلت و ملکاتی که منشأ افعال بدند، رذیلت نام دارند. ملکات گروه اول، انسان را در رسیدن به کمال یاری کرده و سبب ارتقای حیات انسان می‌شوند؛ از این‌رو، ارزش مثبت اخلاقی دارند و اعمال و ملکاتی که انسان را به کمال حقیقی رهنمون نسازند یا از آن دور کنند، ارزش منفی اخلاقی. در نظام‌های اخلاقی دینی، بر اساس جهان‌بینی خدامحور و معادباور، همه افعال و ملکاتی که انسان را به خدا نزدیک سازند، فضایل تلقی می‌شود؛ مانند:

حسن سلوک: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان: ۶۳)؛ و بندگان خدای رحمان، کسانی‌اند که روی زمین به فروتنی راه می‌روند و چون جاهلان [به ناروا] خطابشان کنند، سلام گویند [و درگذرند].

نیکوکاری: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...» (بقره: ۱۴۸)؛ و در اعمال خیر از هم سبقت بگیرید.

حکمت: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ»؛ با حکم و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن (نحل: ۱۲۵).

استقامت: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا...» (فصلت: ۳۰)؛ بی‌گمان کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند که بیم مدارید... .

تعاون بر نیکی و تقوا: «...وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى...» (مائده: ۲)؛ و در راه نیکی و تقوا با یکدیگر همکاری کنید.

احسان و نیکوکاری: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ...» (نساء: ۱۲۵)؛ چه کسی در دین‌مداری بهتر از آن کسی است که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است... .

ایثار: «وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» (حشر: ۹) و آنها را بر خود مقدم می‌دارند.

عفت: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُنْبُسِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...» (نور: ۳۰)؛ به مؤمنان بگو: دیده [از نامحرم] فرو نهند و پاک‌دامنی خود را حفظ کنند.

همه افعال و ملکاتی که انسان را از خدا دور می‌کند، رذایل اخلاقی‌اند؛ مانند:

تکبر: «...إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ...» (بقره: ۳۴)؛ جز ابلیس که ابا کرد و برتری جست.

پیروی از شهوات: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ...» (مریم: ۵۹)؛

آن‌گاه کسانی جانشین اینان شدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند.

سوءظن، تجسس و غیبت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا...» (حجرات: ۱۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از

بسیاری گمان‌ها پرهیزید؛ چراکه پاره‌ای از گمان‌ها، گناه است و [در کار دیگران] تجسس نکنید و کسی از شما غیبت دیگری نکند....

عیب جویی: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه: ۱)؛ وای بر هر بدگویی‌کننده عیب‌جوی. بخل: «وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ...» (آل عمران: ۱۸۰)؛ و کسانی که در بخشیدن آنچه خدا از فضل خود به آنها داده، بخل می‌ورزند، مپندارند، که این کار به سودشان است؛ بلکه برای آنها شر است... افعال و ملکات دیگری که در تعالیم اسلامی بدان‌ها تصریح شده و مورد اهتمام قرار گرفته است؛ زیرا ظهور فضایل و رذایل اخلاقی در انسان، ارتباطی ناگسستنی با سعادت یا شقاوت او دارد.

سعادت و شقاوت در نظام اخلاقی قرآن

همه نظام‌های اخلاقی - اعم از دینی و غیردینی - در این اصول مشترک‌اند که انسان مختار است، در افعال اختیاری خود هدفی را دنبال می‌کند و راه وصول به آن هدف، انجام افعال اخلاقی اختیاری است.^{۲۳} اختلاف اساسی نظام‌های اخلاقی، بیشتر در حوزه تعیین مصداق‌های مفاهیم کلی (مانند سعادت و شقاوت) است؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت هر نظام اخلاقی، اصلی‌ترین فضایل اخلاقی خود را بر اساس تعریف خاص خود از سعادت مطرح می‌کند؛ همان‌گونه که اصلی‌ترین رذایل اخلاقی و مهم‌ترین عوامل سقوط و انحطاط اخلاقی انسان را بر اساس تعریف خاص خود از شقاوت ارائه می‌کند. در نظام اخلاقی قرآن، ریشه ارزش‌های اخلاقی، ایمان است: «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر: ۳-۱) بر اساس این آیات شریفه، اعمال صالحه ثمرات ایمان هستند و درحقیقت ایمان، برانگیزاننده انسان به سوی اعمال صالحه است. منظور از ایمان، ایمان به خدا، پیامبران و معاد است؛^{۲۴} بنابراین ایمان، اساسی‌ترین معیار ارزشی برای رفتار اخلاقی انسان و عامل اصلی سعادت او است. راه دستیابی به سعادت در نگاه قرآن، عمل به نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌هاست. آیات فراوانی از قرآن، ویژگی‌های اهل سعادت را برشمرده‌اند. همانان که در بهشت جاودانه می‌مانند و از نعمت‌های الهی برای همیشه بهره‌مندند؛ بیان و تعبیرهای به کار رفته در این آیات، گوناگون است؛ ولی از مجموع آنها چنین برمی‌آید که برای دستیابی به سعادت و ورود به بهشت و رضوان الهی، شرط لازم و کافی، ایمان و عمل صالح است.^{۲۵} در بیش از پنجاه

آیه، ایمان و عمل صالح، دو ویژگی برای توأمان سعادت‌مندی انسان‌اند. در این آیات، معمولاً ایمان مقدم و همراه با عمل صالح مطرح شده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ...» (نساء: ۵۷)؛ و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند به بهشت‌هایی وارد سازیم.

گاه ایمان با تقوا قرین شده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمُتُّوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۰۳)؛ و اگر آنان ایمان می‌آوردند و پارسایی می‌کردند، قطعاً پاداشی که از جانب خدا می‌یافتند، بهتر بود؛ اگر می‌دانستند.

و گاهی فقط از تقوا یاد شده که آن نیز در سایه ایمان میسر است: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِمَا آتَتْهُمُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ لَسِعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا...» (نحل ۳۰ و ۳۱) و (ق: ۱۰۳)؛ و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: پروردگارتان چه نازل کرد؟ گویند: خیر و خوبی. برای آنها که در این دنیا نیکی کردند، پاداش خوبی است و سرای آخرت، حتماً بهتر است و سرای پرهیزگاران نیکوست. بهشت‌های جاودان که در آن داخل شوند...

در برخی آیات نیز، اطاعت از فرمان خدا و پیامبر ﷺ شرط لازم و کافی برای ورود به بهشت دانسته شده است: «...وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (نساء: ۱۳)؛ ... و هر که از خدا و رسولش اطاعت کند، او را داخل بهشت‌هایی می‌کند که از پای درختانش، نهرها جاری است که در آن جاودانه‌اند و این، همان کامیابی بزرگ است. بنابراین می‌توان گفت عامل اصلی سعادت، ایمان است و ایمان واقعی در جایگاه یک عمل قلبی، همواره مقتضی عمل صالح است.

در نگاه قرآن کریم، سعادت‌مند کسی است که به لذت‌های جاودان آخرت دست یابد: «...وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِئْسَ الْجَنَّةُ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ...» (هود: ۱۰۸)؛ و اما کسانی که نیکبخت شدند تا آسمانها و زمین برپاست جاودانه در بهشت خواهند بود.

و مهم‌ترین لذت جاودان، لذت تقرّب به خدا و انس در جوار قدس الهی است: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۵)؛ محققاً پارسایان در باغ‌ها و [کنار] نهرهايند؛ در جایگاه صدق، نزد پادشاهی بااقتدار.^{۲۶} از این‌رو، مقام قرب و رضوان الهی است که به بهشت، عزت و شرافت می‌بخشد و سعادت حقیقی از دیدگاه قرآن، در واقع رسیدن به این مقام است.

سعادت و شقاوت در نظام اخلاقی اناجیل اربعه

در نظام اخلاقی اناجیل اربعه نیز، براساس تعریف خاصی که از سعادت و شقاوت ارائه می‌شود، ایمان و عشق به خدا، مهم‌ترین اصل اخلاقی و برترین فضیلت دینی دانسته شده است. در اعتقاد مسیحیان، تعالیم اخلاقی عهد قدیم و جدید، در این اصل خلاصه می‌شود: «و خداوند، خدای خود را به تمام دل و تمام جان و تمام خاطر و تمام قوت خود محبت نما که اول از احکام، این است.»^{۲۷} و این ایمان و عشق، باید در عمل جاری شود، در برخی فقرات اناجیل، کسانی که کار نیک می‌کنند، فرزند حقیقی خدا هستند: «خوشا به حال صلح‌کنندگان؛ زیرا ایشان، پسران خدا خوانده خواهند شد.»^{۲۸} براساس تعالیم اناجیل، سعادت حقیقی، دستیابی به حیات جاودان است: «آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد»^{۲۹} این حیات جاودان، به دیدار پروردگار مقرون است: «خوشا به حال پاک‌دلان؛ زیرا ایشان خدا را خواهند دید»^{۳۰} و بهره‌مندی از پاداش بزرگ آسمانی را نیز شامل می‌شود: «در آن روز شاد باشید و وجد نمایید؛ زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد»^{۳۱} ولی بیشترین چیزی که در تعالیم اناجیل هم‌نوا^{۳۲} دیده می‌شود، این است که نیکوکاران، مؤمنان و دوستان مسیح به ملکوت آسمان خواهند رسید. بنابراین عیسی علیه السلام به صراحت می‌فرماید: «بلکه ملکوت خدا را طلب کنید.»^{۳۳} بر این اساس داخل شدن در ملکوت الهی، کمال و سعادت حقیقی است: «پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان، کمترین شمرده شود؛ اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.»^{۳۴} بر اساس اناجیل اربعه، سعادت حقیقی انسان، راهیابی به ملکوت خداوند است که با «مقام قرب الهی» در قرآن کریم واقعیت مشترک دارد و در حقیقت این دو تعبیر، مصداق سعادت حقیقی انسان در دو نظام اخلاقی اسلام و مسیحیت‌اند که با ایمان و التزام بر اعمال صالح (تقوا و پرهیزکاری) محقق می‌شود؛ بعدها آموزه «نجات» که پولس آن را مطرح و ترویج کرده بود، از اهمیت التزام بر اعمال مؤمنانه در مسیحیت کاست،^{۳۵} از مجموع مطالب می‌توان فهمید که مفهوم شقاوت در آموزه‌های قرآن و اناجیل اربعه، مفهومی مقابل سعادت است، به عبارت دیگر، بی‌ایمانی و التزام عملی نداشتن بر آن باعث آلوده شدن به رذایل اخلاقی و دوری از مسیر کمال و سعادت حقیقی شده و انسان را به شقاوت ابدی دچار می‌کند. این شقاوت، عبارت است از دوری از مقام قرب و رضوان الهی و بی‌بهره ماندن از نعمات بهشت و مبتلا شدن به عقوبت اعمال.

آن چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَنُفِيَ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ
الْأَرْضُ...؛ (هود: ۱۰۶-۱۰۷) اما کسانی که تیره‌بخت شدند، برایشان در آتش ضحّجه و ناله
است تا آسمان‌ها و زمین برپاست در آن ماندگار خواهند بود.

و آن‌سان که در انجیل متی آمده است: «که پسر انسان، ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش‌دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت؛ جایی که گریه و فشار دندان بود»؛^{۳۶} بنابراین می‌توان دریافت که در نظام اخلاقی قرآن و اناجیل، عوامل تضعیف یا سلب ایمان، عوامل سقوط و انحطاط اخلاقی به شمار می‌آیند.

عوامل انحطاط اخلاقی در نظام اخلاقی قرآن و اناجیل

انسان موجودی مرکب از قوای متعدد و متضاد است. او تمایلات فطری و غریزی دارد؛ همچنان‌که از قوه تفکر و تعقل و نیز قدرت اختیار و اراده بهره‌مند است، راه رسیدن به کمال و سعادت حقیقی او نیز، برقراری تعادل میان این قوای درونی است؛ اما عواملی سبب مسدود ساختن راه کمال و بی‌بهره ساختن انسان از هدایت الهی می‌شوند، این عوامل با برهم زدن اعتدال در قوای درونی انسان و سلب و تضعیف ایمان در قلب او، اسباب انحطاط اخلاقی را فراهم می‌آورند. قرآن کریم و اناجیل اربعه در مقام نصوص دینی، این عوامل معرفی کرده و به مؤمنان در رویارویی با آنان هشدار داده‌اند. عوامل انحطاط اخلاقی که در هر دو منبع دینی تأکید شده‌اند، عبارتند از: هوای نفس، دنیا و شیطان.

۱. هوای نفس در نظام اخلاقی قرآن

«نفس» در قرآن کریم، کاربردهای متفاوتی دارد؛ گاه مطلق به کار رفته است: «علیکم انفسکم» (مائده: ۱۰۵)؛ مراقب خودتان باشید. و گاه با صفاتی همچون «مطمئنّه» (فجر: ۲۷-۲۸) و «لوامه» (قیامة: ۲) و «أمارة بالسوء» (یوسف: ۵۳) وصف شده است. بر این اساس روشن است که نفس، یک حقیقت است که مراتب متفاوت دارد و بر اساس نگرش انسان و مقدار کوشش او برای کسب تمایلات غریزی و مادی، یا تمایلات معنوی و گرایش‌های خداجویانه، نفس به هریک از این ویژگی‌ها متصف می‌شود؛ اما به طور کلی منظور از «هوای نفس»، تمایلات غریزی و مادی نفس‌آماره یا نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشاند و بر ایمان و عقل او فائق می‌آید؛ بدین سبب در کتاب‌های اخلاق، نفس در برابر عقل نهاده شده و سفارش می‌شود که آدمی با

هوای نفس مبارزه و از عقل خویش پیروی کند. قرآن کریم، پیروی از هوای نفس را از مهم‌ترین عوامل انحطاط دانسته است؛ آنجا که از بلعم باعورا یاد می‌کند و حال او را در اثر پیروی از هوای نفس و گرایش به دنیا، به حال سگ تشبیه می‌کند^{۳۷} و یا در تمثیلی دیگر، پیروی از هوای نفس را به منزله عبودیت نفس معرفی کرده و آن را نقطه مقابل ایمان به خدا معرفی می‌فرماید؛^{۳۸} قرآن کریم، علت اصلی اجابت نکردن حق و رسول حق را پیروی از هوای نفس می‌داند: «فإن لم يستجیبوا لك فاعلم أنما يتبعون أهوائهم...» (قصص: ۵۰)؛ پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس‌های خود را پیروی می‌کنند... .

و آن را رویگردان از حق و انحراف از صراط رشد می‌داند:^{۳۹} «...وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ...» (قصص: ۵۰)؛ و کیست گمراه‌تر از آنکه به غیر از هدایت خدا از هوای نفس خود پیروی کند؟

همچنین علت نفاق^{۴۰} و معارضه با پیامبران الهی^{۴۱} را پیروی از تمایلات، خواست‌ها و شهوات نفس می‌داند؛ پس توجه به تمایلات نفسانی، افق دید انسان را به عالم ماده و بهره‌برداری‌های مادی محدود ساخته و او را از هدف متعالی خود باز می‌دارد. از این‌رو، مبارزه با نفس و عدم اطاعت کامل از تمایلات نفسانی، تنها راه رسیدن به سعادت معرفی شده است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (نازعات: ۴۰-۴۱) و اما آن کس که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از خواسته‌هایش بازدارد، پس حقا بهشت، پناهگاه اوست.

۲. هوای نفس در نظام اخلاقی انجیل

در نظام اخلاقی انجیل اربعه نیز «هوای نفس» و پیروی از شهوات از مهم‌ترین عوامل سقوط اخلاقی انسان است. داستان شهادت یحیی علیه السلام یکی از نمونه‌های پیروی از هوای نفس است که در انجیل متی آمده است.^{۴۲} همچنین در موردی دیگر، حضرت مسیح علیه السلام علت ناکامی روح انسان در دستیابی به کمال و آرامش حقیقی را تسلط هوای نفس بر طبع بشر می‌داند و به منظور مقابله با آن، پیروانش را به عبادت و دعا فرا می‌خواند: «بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید. روح راغب است؛ لیکن جسم ناتوان.»^{۴۳} در موردی دیگر، مسیح علیه السلام رذایل اخلاقی را محصول هواهای نفسانی می‌داند: «و گفت: آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد؛ زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود.

خیالات بد، زنا، فسق، قتل، دزدی، طمع، خبائث، مکر، شهوت پرستی، چشم بد، کفر، غرور و جهالت. تمام این چیزهای بد از درون صادر می‌شود و آدم را ناپاک می‌کند.^{۴۴} و تن سپردن به فرمان‌های نفس و شهوات نفسانی را عامل سقوط باطنی و انحطاط اخلاقی انسان برمی‌شمارد: «اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد؛ پس اگر نوری که در تو است، ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است»؛^{۴۵} از این رو، قدیسان مسیحی بر مهار هواهای نفسانی تشویق کرده‌اند؛ آن‌چنان‌که توماس آکمپیس می‌نویسد: «کسی که هنوز نسبت به نفس کاملاً بی‌اعتنا نگشته است، به آسانی وسوسه می‌گردد... تنها با تن زدن از خواهش‌های نفس است که می‌توان به آرامش قلبی حقیقی دست یافت.»^{۴۶}

۲. دنیا در نظام اخلاقی قرآن

ریشه «دال و نون و واو» به معنای نزدیکی است و دنیا را به دلیل نزدیک بودنش «دنیا» نامیده‌اند؛^{۴۷} یعنی مراد از دنیا، زندگانی نزدیک‌تر در برابر زندگی آخرت است. کلمه «دنیا» در قرآن کریم، یکصد و یازده بار برای زندگی پیش از مرگ به کار رفته است. قرآن گاه آن را زندگی نخست می‌خواند «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ» (قصص: ۴)؛ و حمد در دنیا و آخرت از آن اوست.

و گاهی با تعبیر «أدنی» به آن اشاره می‌کند^{۴۸} و گاه نیز آن را زندگی زودگذر می‌نامد^{۴۹} با تأمل در آیات قرآن کریم معلوم می‌شود که کلمه «دنیا» سه کاربرد کلی دارد:

- جهان پیش از مرگ و زندگی در آن، این کاربرد با معنای لغوی دنیا هماهنگ است.
- بهره‌گیری از امکانات جهان پیش از مرگ در جهت تأمین نیازهای مادی و معنوی، دنیایی و آخرتی در کنار هم.

- بهره‌گیری از امکانات جهان پیش از مرگ در جهت تأمین خواسته‌های مادی به بهای از دست دادن ارزش‌های معنوی و آسایش آخرتی.

دنیا به معنای اول، از آیات الهی و نشانه‌های حکمت و قدرت اوست. به معنای دوم، دنیای ستوده و به معنای سوم، دنیای نکوهیده است.^{۵۰}

آنچه در ارتباط با دنیا، محور بحث‌های اخلاقی قرار می‌گیرد، دنیای نکوهیده است و آیاتی از قرآن کریم که زندگی دنیا را لهو و لعب،^{۵۱} متاع غرور^{۵۲} و حیات غیرحقیقی^{۵۳} نامیده‌اند، به همین مضمون اشاره دارند. دنیای نکوهیده در حقیقت، رابطه‌ای نکوهیده است

که انسان با دنیا برقرار می‌کند. در این نگاه، انسان دنیا را هدف نهایی تلقی کرده و تمام همّت خویش را صرف بهره‌مندی از آن می‌کند و همین باعث می‌شود که از اطاعت خدا و دوستی و محبت او و به دست آوردن سعادت آخرتی باز ماند. چنین رابطه‌ای با دنیا، خاستگاه تباهی‌ها و رذایل اخلاقی نابودکننده است. آن‌چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

دنیا به منزله پیکره‌ای است که سر آن، تکبر و چشمش، آزمندی و گوشش طمع، و زبانش ریا و دستش شهوت و پایش خودپسندی و قلبش غفلت و رنگش نابودی و حاصلش زوال است؛ پس هر که دنیا دوست شد، دنیا به او تکبر داد و هر که دنیا را پسندید، به او آزمندی داد و هر که به دنیا اطمینان کرد، او را بر مرکب غفلت نشاناند، و هر که از کالای دنیا خوشایند شد، او را فریفت و برایش باقی نماند و هر که دنیا را گرد آورده و بخل ورزید، او را به قرارگاهش (آتش) درآورد.^{۵۴}

دنیا و هوای نفس، دو حقیقت کاملاً مربوط به یکدیگرند. دنیا موضوع هوای نفس است. خواسته‌های انسان به دنیا تعلق دارند که مطلوب نهایی است؛ از این جهت که خواهشی در نفس انسان است، هوای نفس خوانده می‌شود و موضوع آن خواسته‌ها که منهای آخرت دنبال می‌شوند، دنیا نامیده می‌شود؛ همان دنیای نکوهیده‌ای که آدمی را از آخرت باز می‌دارد.^{۵۵}

۴. دنیا در نظام اخلاقی اناجیل

در نظام اخلاقی اناجیل، نیز دنیا و دل بستن به ثروت‌های دنیایی از عوامل مهم انحطاط اخلاقی شمرده می‌شود. در قسمت‌هایی از انجیل مرقس، دل بستن به مال دنیا باعث محرومیت قطعی از ملکوت خدا و حیات معنوی معرفی شده است: «چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا، سهل‌تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخصی دولت‌مند به ملکوت خدا داخل شود».^{۵۶}

براساس تعالیم اناجیل، اشخاص دنیاپرست به سبب غفلت از آخرت «نادان» شمرده شده‌اند: «خدا وی را گفت: ای احمق! در همین شب، جان تو را از تو خواهند گرفت؛ آنگاه آنچه اندوخته‌ای از آن که خواهد بود؟ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولت‌مند نباشد».^{۵۷} آنان برای به دست آوردن ثروت دنیایی یا حفظ آن، به انواع رذایل اخلاقی (از جمله حرص، طمع، ریا، نفاق، شهوت، کینه، نفرت و غفلت) دچار می‌شوند، از معنویت و انسانیت فاصله می‌گیرند و اعمال ناپسند انجام می‌دهند. چنان‌که مسیح علیه السلام علمای یهود را به دلیل حب دنیا و جاه و مقام با چنین ویژگی‌هایی وصف کرده

است.^{۵۸} مسیح علیه السلام توجه به آخرت و اعمال مؤمنانه را به ثروت‌اندوزی در آسمان تشبیه کرده و با ایجاد تقابل میان این معنا با ثروت‌اندوزی در دنیا، دنیامداری را بی‌ارزش و بی‌پایه و اساس خوانده است: «گنج‌ها برای خود بر زمین نیندوکید؛ جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند؛ بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسمان بیندوکید...؛ زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.»^{۵۹} و در موردی دیگر، دنیامداری و حبّ دنیا را به منزلهٔ بندگی برای دنیا دانسته است: «و هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد؛ زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مَمّونا [پول] را خدمت کنید.»^{۶۰} به این ترتیب حبّ دنیا را عامل سقوط انسان از مقام بندگی خدا دانسته و تصریح می‌کند که حبّ دنیا باعث بندگی انسان در برابر دنیا خواهد شد و این، همان انحطاط و سقوط حقیقی انسان از مقام والای خویش است. در حالی که آرمان حقیقی عیسی علیه السلام درگذشتن از دنیا و ره سپردن در مسیر کمال است؛ از این‌رو، حضرت، بارها تأکید کرده که پیرو واقعی او، کسی است که صلیب خود را بردارد و در پی او برود.^{۶۱} بر همین اساس است که حضرت در تأکید بر تعلق نداشتن به دنیا، به همراهان خود چنین فرمود: «اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.»^{۶۲} تعبیر «خویشتن را انکار کند»^{۶۳} نیز، بر همین معنا دلالت می‌کند؛ از همین‌رو است که حضرت، رهایی از همهٔ تعلقات و امکانات رفاهی و آسایشی را بهای پیروی از خود دانسته^{۶۴} و به کسی که قصد دارد با او همراهی کند، می‌فرماید: «روباهان را سوراخ‌ها و مرغان هوا را آشیانه‌هاست؛ لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»^{۶۵} حضرت بر این اساس، رهبران دینی ریاکار و دنیاپرست را به شدت سرزنش می‌کرد^{۶۶} و همین امر سبب شد تا آنان برای نابودی حضرت توطئه و اقدام کنند؛^{۶۷} از این‌رو، می‌توان گفت که دچار شدن به دنیاپرستی از عوامل مهم انحطاط اخلاقی انسان در تعالیم اناجیل اربعه است.

۵. شیطان در نظام اخلاقی قرآن

واژهٔ شیطان از ریشهٔ «شطن» به معنای دور شدن است: شَطْنٌ: بَعْدَ وِ اَشْطَنَ: اَبْعَدَ وِ الشَّاطِنُ: البعيدُ عن الحقِّ،^{۶۸} این واژه در معنای اصلی خود، مفهومی وصفی دارد و به معنای «شریر»

در قرآن کریم نیز به کار رفته است. گاه این واژه دربارهٔ ابلیس و گاه به معنای عام و دربارهٔ هر موجود شریری که شرارت در او ملکهٔ راسخ شده، به کار رفته است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (انعام: ۱۱۲)؛ و بدین گونه برای هر پیامبری، دشمنانی از شیاطین انس و جن برگماشتیم.

وجود شیطان، یک واقعیت انکارناپذیر است که قرآن کریم بر آن تصریح کرده و داستان شیطان شدنش را به تفصیل بیان نموده است (اعراف: ۱۱-۱۸). براساس آیات قرآن کریم، شیطان اجازه یافت که دام ضلالت و گمراهی را بر سر راه انسان بگستراند. او این هدف را با استفاده از روش‌های متعدد اعمال می‌کند که عبارتند از:

وسوسه: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى» (طه: ۱۲۰)؛ پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی و فرمانروایی بی‌زوال راه بنمایم؟

زینت دادن گناهان و اعمال ناپسند: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: ۳۹)؛ گفت: پروردگارا! به سبب آنکه مرا گمراه کردی، من هم [باطل را] در روی زمین حتماً بر ایشان می‌آرایم و همه را گمراه می‌کنم.

ایجاد فراموشی و غفلت در انسان: «... وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (انعام: ۶۸)؛ و اگر شیطان [آن را] از یاد تو برد، بعد از آنکه متذکر شدی، با قوم ستمکار منشین.

نزع و فسادانگیزی: «... وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي...» (یوسف: ۱۰۰؛ فصلت: ۳۶)؛ ... و به من احسان نمود که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیۀ [کنعان به اینجا] آورد؛ پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را برهم زد... .

دعوت انسان و وعده دادن به او: «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ...» (ابراهیم: ۲۲؛ نساء: ۱۲۰)؛ و شیطان هنگامی که کار از کار گذشت، گوید: در حقیقت خدا به شما وعده راست داد و من هم به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم... .

تزیین اعمال سوء: «... وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ...» (عنکبوت: ۳۸ و نمل: ۲۴)؛ ... و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازیشان داشت... .

نجوا و القانات شیطانی به قلب انسان: «أَنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا...»

(مجادله: ۱۰)؛ جز این نیست که نجوا از شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، محزون کند....

امر به فحشاء و منکر: «...وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...» (نور: ۲۱)؛ ... و هرکس پیروی از گام‌های شیطان کند [بداند که] او قطعاً به فحشا و منکر امر می‌کند. از آیات قرآن به دست می‌آید که نفوذ و تأثیر شیطان در انسان از راه هواهای نفسانی است. شیطان از هوای نفس، استقلال وجودی دارد؛ اما استقلال عملی ندارد و نمی‌تواند مستقل از هوای نفس، کاری به زیان انسان انجام دهد؛^{۶۹} پس شیطان از راه تأیید هواهای نفسانی باعث غفلت از یاد خدا و آلودگی به گناهان و اعمال ناپسند شده، از ایمان منع یا آن را تضعیف می‌کند. او با القائات شیطانی در قلب انسان سبب فساد، تباهی، درگیری، خشونت، اختلاف و نفاق شده، فحشاء و منکر را رواج می‌دهد و با تأیید امیال نفسانی سبب بروز و تقویت رذایل اخلاقی در انسان شده، او را به انحطاط و تباهی سوق می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت آنچه انسان را از رسیدن به ارزش‌های اخلاقی باز می‌دارد، همان هوای نفس است که موضوع آن، زندگی دنیاست و به وسیله شیطان، تأیید و آراسته می‌گردد.^{۷۰}

۶. شیطان در نظام اخلاقی اناجیل

شیطان پیشوای عاصیان و ضد تقدس و عدالت و پر از تکبر و مکر و حيله است. او، روحی شقی، مطرود و ملعون است و همواره در پی آن است که تخم نفاق، دشمنی، ظلم و قساوت را در قلب‌های انسان‌ها افکنده و آنها را از بندگی منحرف ساخته و به گمراهی بکشاند.^{۷۱} بر اساس فقراتی از اناجیل، تورات موسی علیه السلام و نوشته‌های دیگر انبیا، منسوخ نشده و عیسی علیه السلام آنها را تأیید و تکمیل کرده است.^{۷۲} شیطان و داستان نافرمانی او از خداوند و رانده شدنش از درگاه ربوبی و نیز سوگندش برای گمراهی بشر که در تورات مطرح شده، از اعتقادات مسیحیان نیز هست. آنها معتقدند که شیطان به صورت مار داخل باغ عدن شد و حوا را فریفت حوا نیز آدم را به گناه واداشت.^{۷۳} بر این اساس شیطان به آدم و حوا در دستیابی به میل و خواسته نفسانی‌شان مدد رساند و باعث هبوط آنان به جهان پرنج شد. اناجیل اربعه، شیوه‌های عملکرد شیطان در گمراه کردن انسان را به شرح ذیل طرح کرده‌اند:

۱-۶. وسوسه

انجیل مرقس داستان تعمید یافتن عیسی علیه السلام به وسیله یحیی و نزول روح بر حضرت و در پی آن، استقرار چهل‌روزه در بیابان را به اجمال بیان کرده و شیطان را عامل وسوسه کردن حضرت

معرفی می‌کند؛^{۷۴} اما انجیل متی و لوقا، این ماجرا را به تفصیل نقل کرده‌اند؛ بر اساس این فقرات، شیطان با وسوسه کردن عیسی علیه السلام به قدرت و حشمت و نیز القائات متعدد دیگر، حضرت را به فرمانبری از خود و سجده بر خویش دعوت کرده است.^{۷۵} به همین دلیل مسیح علیه السلام به شاگردانش می‌آموزد که در دعای خود از خدا بخواهند تا آنان را از وسوسه‌های شیطان (ابلیس شریر) دور نگاه دارد و خود نیز، چنین دعا می‌کند: «ای پدر ما که در آسمانی! نام تو مقدس باد... و ما را در آزمایش میاور؛ بلکه از شریر ما را رهایی ده.»^{۷۶}

۲-۶. ربودن ایمان

در فقراتی از اناجیل، شیطان، رباینده ایمان انسان معرفی شده است:^{۷۷} در انجیل متی، حضرت عیسی علیه السلام در ضمن تمثیلی، ربودن ایمان از قلب انسان به وسیله شیطان را چنین حکایت می‌کند «وقتی برزگری به جهت پاشیدن تخم بیرون شد و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده آن را خوردند... [و منظور از این مثل این است که] کسی که کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شریر می‌آید و آنچه در دل او کاشته شده است، می‌ریاید. همان است آنکه در راه کاشته شده است...»^{۷۸} آن‌گاه در فقره‌ای دیگر، این تمثیل را چنین توضیح می‌دهد که «برزگر کلام را می‌کارد و اینان اند [غیر مؤمنین] به کناره راه؛ جایی که کلام کاشته می‌شود و چون شنیدند، فوراً شیطان آمده، کلام کاشته‌شده در قلوب ایشان را می‌ریاید...»^{۷۹}

۳-۶. منحرف کردن انسان

عیسی علیه السلام نپذیرفتن حق و انحراف از دین الهی را نتیجه فرمانبری از شیطان دانسته و به بی‌ایمانان چنین خطاب می‌کند: «و شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهش‌های پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید... او در راستی ثابت نمی‌باشد از آن جهت که در او راستی نیست... و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.»^{۸۰}

از مصداق‌های انحراف انسان، مبتلا ساختن او به گناه و خارج ساختن او از مسیر رشد و کمال و عدم دستیابی به سعادت ابدی در ملکوت خداوند است. به گزارش انجیل متی، در روز داوری، عیسی علیه السلام به اصحاب دست‌چپ چنین می‌گوید: «ای ملعونان! از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است؛ زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید...؛ پس ایشان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه... دیده، خدمتت

نکردیم؟ آن‌گاه در جواب ایشان گوید: ... آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده‌اید، و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت...»^{۸۱}

بی‌شک التزام نداشتن بر اعمال ایمانی و قرار گرفتن در سلک شیطان باعث دخول آنان در عذاب جاودان می‌شود. بر این اساس شیطان، یکی از بزرگ‌ترین عوامل انحراف انسان‌ها از حقیقت است؛ زیرا او فرشته‌ای مرتد است که تا آنجا که بتواند، انسان‌ها را گمراه می‌سازد و آنان را به زیر پانهادن فرامین الهی وامی‌دارد. او اندک‌اندک دل‌های کسانی را که در تلاش برای خدمت به خداوند هستند، کور می‌کند تا بدانجا رسد که خدای واقعی را از یاد ببرند و او را بپرستند؛^{۸۲} از این رو اناجیل، فرمانروایی دنیا را به شیطان نسبت می‌دهند: «وقت آن رسیده رسیده که خدا، مردم دنیا را داوری کند و فرمانروای این دنیا، شیطان را از قدرت بیندازد.»^{۸۳}

نتیجه‌گیری

نفس انسان (خود انسان) براساس نوع نگرش و جهان‌بینی‌اش، میان تمایلات غریزی و معنوی ترجیح قائل شده و برحسب نوع انتخاب خود، به صفات «أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» یا «لُؤَامَةٌ» و «مُطْمَئِنَّةٌ» متصف می‌گردد. از آنجاکه هدایت انسان در مسیر کمال و نایل ساختن او به سعادت حقیقی (تقرب به خدا) هدف مشترک ادیان آسمانی است، نصوص دینی ضمن تبیین مسیر رشد و کمال و معرفی مصداق‌های هدایت و سعادت، چگونگی رویارویی انسان را با موانع کمال و سعادت تبیین کرده‌اند. بر اساس تعالیم قرآن و اناجیل اربعه، مهم‌ترین موانع کمال و سعادت انسان هوای نفس، دنیا و شیطان است. رابطه این موانع بدین‌گونه است که انسان با اختیار، برای ارضای تمایلات غریزی، مادی و دنیایی خود می‌کوشد؛ پس دنیا موضوع تمایلات نفس قرار گرفته و انسان آن را هدف اصلی خود تصور می‌کند؛ شیطان نیز این افکار و تمایلات را تأیید کرده و می‌آراید و انسان را از دستیابی به کمال و سعادت حقیقی (قرب الهی) باز می‌دارد؛ از این رو، مبارزه با نفس، جزو تعالیم اساسی نظام‌های اخلاقی قرآن و اناجیل اربعه است. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که تعالیم قرآن و اناجیل در این خصوص، مشترکات فراوانی دارند؛ اگرچه بعدها و در متون دیگر عهد جدید (نامه‌های پولس) طرح و ترویج آموزه «نجات»، راه رسیدن به کمال و سعادت حقیقی را به گونه‌ای دیگر رسم کرد.

1. proceed on cross path

۲. عباس رسول‌زاده، و جواد باغبانی، شناخت مسیحیت، ص ۷۶.
۳. حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۱۶.
۴. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۴.
۵. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۳۰۴.
۶. همان.
۷. علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، ج ۱، ص ۱۵۳۷.
۸. ابن‌منظور، همان، ج ۲، ص ۳۰۴.
۹. حسین‌بن محمد راغب، المفردات، ص ۱۴۹.
۱۰. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۰.
۱۱. ابن‌مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۲۷.
۱۲. ملااحمد نراقی، معراج السعاده، ص ۳۰-۳۲.
۱۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۹، ص ۹.
۱۴. مدثر: ۳۸؛ بقره: ۲۵۶؛ انسان: ۳.
۱۵. محمدتقی مصباح، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۴.
۱۶. همان، ص ۲۶.
۱۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۲۳.
۱۸. همچنین ر.ک: نجم: ۴۱-۳۸؛ حج: ۷۷؛ یونس: ۵۲؛ فصلت: ۴۶؛ انعام: ۱۰۴؛ فاطر: ۱۸.
۱۹. توبه: ۹۵؛ نساء: ۱۲۳؛ اسراء: ۷؛ یونس: ۱۰۸.
۲۰. علی شیروانی، اخلاق اسلامی و مبانی نظری آن، ص ۱۵۴.
۲۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۴، ص ۶۷.
۲۲. محمد فتحعلی‌خانی، آموزه‌های بنیادین علم اخلاق، ج ۱، ص ۱۷.
۲۳. محمدتقی مصباح، همان، ص ۸۵.
۲۴. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۲۰، ص ۶۱۱.
۲۵. احزاب: ۷۱.
۲۶. همچنین ر.ک: مائده: ۱۱۹؛ توبه: ۲۰-۲۱ و ۷۷.
۲۷. مرقس/۱۲: ۳۰.
۲۸. متی: ۹:۵، همچنین ن. ک: لوقا: ۶: ۳۵، یوحنا: ۱: ۱۲.
۲۹. یوحنا: ۳: ۳۶؛ همچنین ر.ک: یوحنا: ۶: ۴۷؛ یوحنا: ۵: ۲۴.
۳۰. متی: ۵: ۸.
۳۱. لوقا: ۶: ۲۳.
۳۲. متی، مرقس، لوقا.

۳۳. لوقا: ۱۲: ۳۱.
۳۴. متی: ۱۹: ۵.
۳۵. غلاطیان: ۲: ۲۰-۱۶ و ۳: ۲۸-۲۳، اول قرنتیان: ۱: ۳۰-۱۸.
۳۶. متی: ۱۳: ۴۱-۴۲.
۳۷. اعراف: ۱۷۶.
۳۸. جائیه: ۲۳.
۳۹. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۶، ص ۷۵.
۴۰. محمد: ۱۶.
۴۱. مائده: ۷۰.
۴۲. متی: ۱۴: ۱۲-۱.
۴۳. متی: ۲۶: ۴۱ همچنین ن. ک: مرقس: ۱۴: ۳۸، لوقا: ۲۲: ۴۰.
۴۴. مرقس: ۷: ۲۳-۲۰ همچنین ن. ک متی: ۱۵: ۲۰-۱۹.
۴۵. متی: ۶: ۲۳.
۴۶. توماس آکمپیس، *اقتداء به مسیح*، ترجمه سعید عدالت‌نژاد، ص ۴۴.
۴۷. ابن‌فارس، همان، ج ۲، ص ۳۰۳.
۴۸. اعراف: ۱۶۹.
۴۹. اسراء: ۱۸.
۵۰. محمد محمدی‌ری‌شهری، *دنیا و آخرت از نگاه قرآن و حدیث*، ص ۱۸-۱۵.
۵۱. انعام: ۳۲.
۵۲. حدید: ۲۰.
۵۳. عنکبوت: ۶۴.
۵۴. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۳، ص ۱۰۵.
۵۵. محمدتقی مصباح، همان، ص ۱۲۷.
۵۶. مرقس: ۱۰: ۲۴-۲۵.
۵۷. لوقا: ۱۲: ۲۱-۲۰.
۵۸. متی: ۳۶: ۲۳-۲.
۵۹. متی: ۶: ۲۱-۱۹.
۶۰. متی: ۶: ۲۴.
۶۱. عباس رسول‌زاده، و جواد باغبانی، همان، ص ۷۶.
۶۲. لوقا: ۱۴: ۲۷-۲۵.
۶۳. مرقس: ۳۴: ۸.

۶۴. عباس رسول‌زاده، و جواد باغبانی، همان، ص ۸۹.
۶۵. متی: ۸: ۲۰-۱۹ و لوقا: ۹: ۵۸-۵۷.
۶۶. متی: ۲۳: ۳۶-۱ و لوقا: ۱۱: ۵۴-۳۹.
۶۷. حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۱۹.
۶۸. ابن‌منظور، همان، ج ۳، ص ۴۳۷.
۶۹. محمدتقی مصباح، همان، ص ۱۳۱.
۷۰. همان.
۷۱. جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۵۴۶.
۷۲. متی: ۵: ۱۷.
۷۳. پیدایش: ۳: ۱-۲۴.
۷۴. مرقس: ۱: ۹-۱۳.
۷۵. متی: ۴: ۹-۱ و لوقا: ۴: ۱-۱۳.
۷۶. متی: ۶: ۱۳-۱۰ و لوقا: ۱۱: ۴-۲.
۷۷. لوقا: ۲۲: ۳۱-۳۲.
۷۸. متی: ۱۳: ۱۹-۳ و لوقا: ۴: ۱-۹.
۷۹. مرقس: ۴: ۱۵-۱۴، متی: ۱۳: ۲۳-۱۰ و لوقا: ۸: ۱۸-۹.
۸۰. یوحنا: ۸: ۴۶-۴۴.
۸۱. متی: ۲۵: ۴۶-۴۱.
۸۲. دنیز ماسون، قرآن و کتاب مقدس درون مایه‌های مشترک، ترجمه فاطمه‌السادات تهامی، ج ۱، ص ۲۳۵.
۸۳. متی: ۲۵: ۴۱ و یوحنا: ۱۵: ۳۰.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه ابوالفضل بهرامپور، تهران، سازمان درالقرآن الکریم، ۱۳۸۴.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۴۲.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم، بیدار، ۱۳۷۰.
- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷.
- آکمپیس، توماس، اقتداء به مسیح، ترجمه سعید عدالت‌نژاد، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.
- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، سمت، ۱۳۸۱.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالشامیه، ۱۴۱۶.
- رسولزاده، عباس و جواد باغبانی، شناخت مسیحیت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸.
- شیروانی، علی، اخلاق اسلامی و مبانی نظری آن، قم، دارالفکر، ۱۳۷۹.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۵.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
- فتحعلی‌خانی، محمد، آموزه‌های بنیادین علم اخلاق، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۹.
- کتاب مقدس، ترجمه قدیمی، بی‌جا، انجمن پخش کتب مقدس، بی‌تا.
- ماسون، دنیز، قرآن و کتاب مقدس درون مایه‌های مشترک، ترجمه فاطمه‌السادات تهامی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۵.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- محمدی‌ری‌شهری، محمد، دنیا و آخرت از نگاه قرآن وحدیث، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۴.
- مصباح، محمدتقی، اخلاق در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۶.
- نراقی، ملااحمد، معراج السعاده، مصحح موسی کلانتری دامغانی، تهران، پیام آزادی، ۱۳۸۸.
- هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.